

واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا در ایران*

حسن باستانی راد¹

چکیده

ده در ایران پیشینه‌ای کهن دارد و همین پیشینه باعث شده‌است که واژه‌ها و مفاهیم در ارتباط با آن، در تاریخ و فرهنگ ایران، گوناگون و گسترده باشد. پژوهش در انواع، معنا، و گستردگی این واژگان برای شناخت بنیادی و سیر تحولات روستا در ایران ضروری است. پیشینه‌ده‌نشینی در ایران در گستردگی واژه‌هایی که این مفهوم را تداعی کنند تأثیر داشته‌است. از این رو، پرسش اصلی این پژوهش آن است که چه واژگانی با چه پیشینه‌ای به معنی ده یا روستا در ایران به کار رفته‌اند؟ تعدد این واژگان و کاربرد برخی از آنها نشان می‌دهد که از طریق واژه‌شناسی تاریخی ده می‌توان زمینه‌ای برای پژوهش تاریخی در این باره فراهم آورد. از این رو، با بهره گرفتن از روش تحقیق تاریخی و واژه‌شناسی تاریخی، این پژوهش انجام گرفته‌است.

واژگان کلیدی: آبادی، ده، روستا، دستگرد، تسوگ، واژه‌شناسی تاریخی.

Historical Etymology of the Word "Village" in Iran

Hasan Bastani Rad²

Abstract

Village has an ancient background in Iran and this background has caused the related words and concepts to be various and widespread. Research about the types, meanings, and diversity of these terms is essential for fundamental knowledge and the evolution of villages in Iran. The background of the village and village life in Iran had an effect on the diversity of the words that are associated with this concept. Because of this, the aim of this research is to find out which words with which kinds of backgrounds have been used to mean "village"? The variety of these words and their usages presumes that by means of historical etymology of the word "village" we can pave the way for historical research in this case. Thus, this research is carried out by means of the historical method and historical etymology.

Keywords: Village (Dih, Rosta/Rostak), Abadi, Dastgerd, Tasoug, Historical Etymology.

¹ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

* تاریخ دریافت مقاله 1388/10/7 تاریخ پذیرش 1388/12/19

² Assistant Professor, Department of History Shahid Beheshti University (Shahid Beheshti University, G.C.) Email: h-bastanirad@sbu.ac.ir

مقدمه

در تاریخ تحولات ده و ده‌نشین در ایران، نام‌واژه‌های بسیاری از نظر سلسله مراتب اهمیت مکان‌های جغرافیایی برای زندگی جمعی، به کار رفته‌است که تنوع و گستردگی معنایی این واژه‌ها، خود نشان‌دهنده شکوفایی این شیوه زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در این سرزمین و در دوره‌های گوناگون تاریخ آن است. نام‌هایی که مربوط به ده هستند و در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند، عبارتند از: دستگرد، دستکرت (دسکره)، آبادی، ديه (ده)، تسوک (طسوج)، روستا، روستاک (رُستاق) و آنچه در پیوند با این نام‌واژه‌ها باشد.³

روش کار در بررسی این نام‌واژه‌ها، بازشناسی معنا و مفهوم آن‌ها و کارکرد هر کدام در دوره‌های گوناگون و با تأکید بر واژه‌شناسی تاریخی است. واژه یا واژه‌هایی که معنای عمومی «ده» را در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران بیان کنند، بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان تنها از دیدگاه بحث‌های تاریخی، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی، باستان‌شناسی، پژوهش‌های ادبی و... مورد بررسی قرار داد. به کار گرفتن دیدگاهی کلان‌نگر در این باره، راهی است برای بررسی واژگانی و از آن طریق شناخت مفهوم ده و ده‌نشین در ایران. در این مقاله، سیر تحول و تکوین واژگانی ده و برخی از واژه‌هایی که در این مفهوم کاربرد داشته‌اند، در دو دوره ایران باستان و سده‌های نخستین اسلامی، بررسی خواهد شد.

بررسی ریشه واژگان در هر حوزه‌ای، می‌تواند راهگشای بررسی موضوع‌های تاریخی باشد. از آن‌جا که ده‌نشین همواره در کنار دو شیوه دیگر زندگی - شهری و کوچ‌روی - و گاه با نقش و اثراتی فزون‌تر از آن دو، مورد توجه جوامع ساکن در ایران بوده‌است، می‌توان از طریق واژه‌شناسی تاریخی و با دیدگاهی نو، این شیوه زندگی را از جنبه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و حتی سیاسی مورد تحقیق قرار داد. پرسش اصلی این است که این واژگان چه پیشینه و ریشه‌ای دارند و چگونه می‌توان از طریق بررسی تاریخی آن‌ها در تاریخ ده و ده‌نشین در ایران پژوهش کرد؟

³ نگارنده در مقاله‌ای دیگر با عنوان «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران» (زیر چاپ در فصل‌نامه فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1388)، برخی از نام‌هایی را که شناسه شهر در ایران بوده‌اند، مورد بررسی قرار داده‌است؛ این دو مقاله، در پیوند با یکدیگرند. نیز، نک: حسن باستانی راد «شهر و شهرنشین در دوره سامانیان»، پایان‌نامه دوره دکتری تاریخ (دانشگاه شهید بهشتی، 1387).

دستکرت و آبادی

«دستگرد» یا «دستکرت»⁴ واژه‌ای است که در متون پهلوی ساسانی بسیار به کار رفته و در دوران اسلامی، به ویژه در سده چهارم قمری، به صورت «دستجرد» و «دستکره» یا «دسکره» دیده می‌شود. بنا بر تحقیق پیگولوسکایا، دستگرد مفهوم املاک داشته، جدا از ده بوده و پادشاهان برای خود دستگرد داشته‌اند.⁵ دستکرت به معنای مزرعه و آبادی، در کارنامه اردشیر بابکان⁶ جایی را شامل می‌شده است که پادشاهی (در کارنامه: اردشیر بابکان) آباد کرده باشد. «دست» «کرد» به معنای آباد کرده توسط دست کسی است⁷ و از این نظر آبادی کوچکی را دربرمی‌گرفته است. پیگولوسکایا ضمن اینکه دسکره را با ملک منطبق می‌داند بیان می‌کند که «در تقسیمات سیاسی و اداری کشور، دستکرت در میان نواحی مسکونی آخرین مقام را داشت.»⁸ دستکرت‌ها در واقع بین روستاها ساخته می‌شدند و «روستاق» یا «روستاق» محدوده‌ای از چند ده (به معنای قریه عربی) را دربرمی‌گرفت که ممکن بود چند دستکرت هم داشته باشد. گاهی یک دستگرد چنان اهمیت می‌یافت که بر گرد آن بناهایی

⁴ (dstgerd/ dastkarta) در ارائه صورت لاتین نام‌های خاص، گذشته از پژوهش‌هایی که در جای خود به آنها ارجاع داده شده، از این آثار استفاده شده است: دیوید نیل مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1383)؛ مهرداد بهار، واژه‌نامه بندش (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1345)؛ احمد تفضلی، واژه‌نامه مینوی خرد (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1348).

⁵ پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا (تهران: علمی و فرهنگی، 1377) ص 290.

⁶ کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، 1386)، ص 50.

⁷ Philippe Gignoux, "Dastgerd," *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, (New York: Mazda Publishers, 1999) p.105 - 106.

بنابر متن‌های پهلوی، فعل «کرت» / «کرت» (در فارسی امروزی به لهجه تهرانی: کرد)، و به صورت «گرد» به معنی کرده، ساخته و ساختن آمده است (مکنزی، ص 62 و 98؛ بهار، ص 242، 309، 413). این واژه همچنین در شناسه نام برخی مکان‌ها به صورت پسوند به کار رفته است، مانند مهردادکرت (Mithridatkert) در کنار نسا از دوره پارتیان، دارابگرد (دارابجرد)، سوسنگرد، روستای مهرجرد در میبد یزد و... در معنای دیگر، «گرد» و صورت مُعرب آن (جرد)، معنای «دایره / مَدور» دارد؛ نک: محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین (تهران: امیرکبیر، 1365)، مدخل «کرد»، «گرد» و «جرد». از آنجا که از دوره پارتیان ساخت گردشهرها (شهرهای دایره‌ای) رواج یافت، برخی گمان می‌کنند که نام شهرهایی چون مهردادکرت، دارابگرد و... متأثر از این مفهوم (طرح دایره‌ای) است و به معنای نخستین این واژه (ساخته به دست کسی)، توجه نمی‌کنند. برای نمونه، نک: دیترش هوف، «نظری اجمالی به پایتخت‌های قبل از اسلام»، پایتخت‌های ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، 1374)، ص 47. اما معنای اصلی این نام‌مکان‌ها، مهردادکرت (ساخته شده به دست مهرداد) و دارابکرت (ساخته شده به دست داراب / دارا) بوده است که ممکن بود در شهرسازی از طرح دایره‌ای هم استفاده کرده باشند.

⁸ این نواحی عبارت بودند از: «شهر، قصبه دارای بازار، ده و دستکرت». نک: پیگولوسکایا، ص 290.

چند ساخته می‌شد و از فرودست‌ترین مرتبه مکانی در تقسیمات ارضی، به شهری نام‌آور تبدیل می‌شد، شاید بارزترین نمونه آن دستگرد خسروپرویز باشد که مورخان درباره آن سخن بسیار گفته‌اند، چنان که «دستگرد» به گونه نام خاص آن ملک درآمد و در منابع دوره اسلامی در معنای دسکره‌الملک (دستکرت شاهی) خوانده شد.⁹ ابن رسته (290 قمری)، دستگرد را در نزدیکی دیرترمه بر راه نهروان و در راه بغداد دیده و می‌نویسد: «... و آن دسکره شهر بزرگی است و قصری در آن وجود دارد که از آثار خسروان است و حصاری بلند دور آن وجود دارد و در ضلع غربی دری دارد و داخل آن ساختمان و بنایی وجود ندارد...»¹⁰ برخی احتمال داده‌اند که این مکان پیش از روزگار خسرو پرویز بنا شده، اما، کاربری آن به عنوان ملک شاهی و جایگاهی برای توقف شاهان ساسانی بوده است.¹¹

آن گونه که مورخان و جغرافی‌دانان دوره اسلامی گفته‌اند، دسکره ساسانیان از حد و اندازه ده تجاوز کرده و به گونه‌ای شهر کوچک درآمد بود که درختان خرما، عمارت‌های شاهی، زراعت، حصار و امکانات مربوط به یک واحد ارضی رو به توسعه را در خود جای داده بود.¹² مقدسی بیان می‌کند که «دستگرد»، همچنین، نام «شهری از چغانیان، دیه‌هایی در ری و نیشابور، [و]... شهری به کرمان است.» وی «دسکره» را جایی در خوزستان (به احتمال قوی ارجان) و شهری در عراق می‌داند.¹³ واژه‌های دستگرد، دستکرت، و دسکره در دوره اسلامی

⁹ برای نمونه، نک: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1349)، ص 53 و ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349)، ص 394. اصطخری می‌گوید: «دسکره آباد است و حصنی گلین دارد، اندرونش فارغ است و آن جا مزرعه‌ای است. گویند کی پادشاه، گاه گاه آن جا مقام کردی، آن را دسکره الملک خوانند»، ابواسحق اصطخری، *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1340)، ص 87. در *فتوح البلدان* نیز اشاره شده است که دهقان دسکره در دوره فتوح اسلامی، با مسلمانان همکاری کرد. اما، سپس به دلیل روی برگرداندن او را کشتند (فتح دسکره: 16 قمری)، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل (تهران: نقره، 1367)، ص 378.

¹⁰ احمد بن عمر بن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو (تهران: امیرکبیر، 1380)، ص 193-192.

¹¹ آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی (تهران: دنیای کتاب، 1374)، ص 592.

¹² ابوالقاسم بن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، به کوشش فیروز منصوری (تهران: به‌نشر، 1368)، ص 101؛ اصطخری، ص 87.

¹³ ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی (تهران: کومش، 1385)، ص 37-36؛ در تاریخ قم واژه‌های دستگرد، دستجرده و دسکره، بر سر نام بسیاری از آبادی‌ها و دیه‌ها و یا به صورت منفرد به کار رفته است. از جمله: دسکره‌های بانازادان، اسحاق، اسرار، عین، معروف. برخی نیز، به صورت دستگرد، دستجرده، بدون ترکیب با نام خاص به کار رفته‌اند. برای نمونه، نک: حسن بن محمد بن حسن قمی، *تاریخ قم*، ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهاء‌الدین علی قمی (قم: کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، 1385) ص 320-317 و 354-353.

در یک معنی برای کوچک‌ترین واحد ارضی به معنای **آبادی** به کار رفتند؛ آبادی‌هایی که ممکن بود طی مدتی به ده و حتی شهر تبدیل شوند. در تاریخ بیهقی این نام در شعری از زبان لیثی - شاعر دوران غزنوی - به کار رفته که گواه بر وجود دسکره‌ای است در نزدیکی ری؛ همان دسکره که مقدسی نشانه‌یابی کرده‌است:

کاروانی همی از ری به سوی دسکره شد آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد¹⁴

دستگرد قطعه زمین دور افتاده از ده، روستا، و یا شهر بوده که آن را آباد می‌کردند؛ به گونه‌ای که به یک **آبادی** با برج و باروی مستحکم تبدیل می‌شد و در مواقعی که حکمرانان یا صاحبان آن از آن مسیر، راه سفر در پیش داشتند، جان‌پناه ایشان و یا به گونه‌ای پایگاه بیلاقی و قشلاقی آنان به شمار می‌رفته‌است. دستگرد بیش‌تر بر اراضی شاهی (خالصه و صوافی دوره اسلامی) شکل می‌گرفت.¹⁵ دستگرد نقش تولیدی چندانی نداشت، بلکه، صاحب ملک بیش‌تر از امکانات رفاهی آن بهره می‌برد. اگرچه، ممکن بود باغ یا زمینی مزروعی هم داشته باشد که در این حال هدف از آن باغ و مزرعه بیش‌تر آرایش ظاهری دستگرد بود.

اکنون، این پرسش پیش می‌آید که چه تفاوت‌هایی میان آبادی و دستگرد وجود دارد؟ «آباد»¹⁶ واژه‌ای است فارسی که در پهلوی ساسانی (فارسی میانه) به صورت آپات¹⁷ و آپاتان

¹⁴. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (تهران: نشر علم، 1384)، ص 83.

¹⁵. در دوره ساسانیان دستکرت در معنای خالصه شاهان ساسانی کاربرد داشت، چنان که افزایش شمار «شهرهای شاهی» برابر بود با رشد دستکرت‌های شاهنشاه. با گسترش شهرهای شاهی بر اثر گسترش دستکرت‌های شاهی در واقع «شهرهای آزاد» رو به افول نهادند. اردشیرخوره (گور) در زمین‌های خالصه اردشیر یکم و در واقع بر دستکرت او که در اندازه آبادی کوچکی بود، بنا نهاده شد، نک: ولادیمیر گریگوریوویچ لوکرنین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیات‌ها و بازرگانی»، تاریخ ایران، ج3، قسمت دوم، به کوشش احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، 1381)، ص 125-122. از دیگر سو، دستکرت در معنای تبول (اراضی خالصه قابل واگذاری به امیران نظامی) در اوایل دوره ساسانیان کاربرد داشت و نماینده حکومت مرکزی در یک شهر که عنوان ملک (MLK / Malek) داشت و از خاندان شاهی بود، این واحد ارضی را در اختیار می‌گرفت.

¹⁶. از آن‌جا که این واژه به صورت پسوند بر سر نام ده‌ها، شهرها و گاهی بخش‌های بزرگ جغرافیایی به کار رفته‌است، از مهم‌ترین نشانه‌های جای‌نام‌ها در گستره فرهنگی ایران به شمار می‌رود؛ چنان‌که در کشورهای کنونی آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند، عراق و پیرامون آن، روستاها و شهرهای بسیاری را با این نشانه می‌توان دید. یاقوت حموی درباره پسوند «آباد» می‌نویسد: «آباد که بسیار در پسوند نام شهرها و دیه‌ها و روستاها در این کتاب می‌آید، مانند اسدآباد، رستم‌آباد، حصن‌آباد؛ که اسد نام کسی و آباد در فارسی به معنی ساخته شده‌است. پس معنی آن ساخته اسد است و مانند آن بسیار است.» نک: یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، ج1، بخش نخست. ترجمه علی‌نقی منزوی (تهران: سازمان میراث فرهنگی، 1383) ص 39.

¹⁷. Āpāt.

(آبادان) و بیش‌تر به معنای به‌سامان بودن، خانه و بنا و جای معمور و در متون کهن فارسی در برابر ویرانی به کار رفته و نشانه زندگی، سامانی و ساخت و ساز بوده است.¹⁸

«آبادی» را در فرهنگ اداری و جغرافیایی ایران، نخستین مرتبه مکانی در سلسله مراتب ارضی دانسته‌اند و برای آن شناسه‌های مکانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، اداری و سیاسی و حتی نظامی ویژه‌ای برشمرده‌اند. در دهه‌های اخیر که برخی واژه‌ها برای تقسیمات کشوری کاربرد رسمی یافتند، آبادی به جای‌هایی چون دهک، ده، دهکده، دهستان و حتی مکان‌هایی کوچک‌تر چون، قهوه‌خانه، رباط، کاروانسرا، ایستگاه‌های میان‌جاده‌ای و... به کار رفت.¹⁹ در سرشماری رسمی سال 1355، آبادی‌ها این‌گونه دسته‌بندی شدند: مکان‌های مستقل یا تابعهٔ ثبتی؛ مزرعه‌های مستقل و تابع ثبتی؛ ده‌هایی که مجموعه‌ای از باغ‌ها و مزارع، اماکن و کارگاه‌ها، و ارکان اداری ده مانند دهدار و کدخدا دارند و شهرهایی که آبادی خوانده می‌شوند، شهرداری دارند، ولی در زمرهٔ شهرهای غیر روستایی قرار نگیرند.²⁰ در ایران آب را «القبای آبادانی» خوانده‌اند.²¹ بدین سان، هر آبادشده‌ای می‌تواند زمانی به عنوان آبادی کوچکی بوده باشد که به تدریج وسعت یافته و حتی به شهر تبدیل شده باشد و یا آن که شهر بازسازی شده، آبادشدهٔ دوباره تلقی شود.

تفاوت میان آبادی و دستگرد در آن است که دستگرد خود گونه‌ای آبادی به شمار می‌آید، در حالی که آبادی می‌توانست یک کاروانسرا در محدوده‌ای از مزارع و باغات باشد یا آب‌انباری بر سر راه یا بناهایی در کنار برج یا قلعه‌ای دورافتاده و یا آنچه برای آن برشمرده شد. اما، دستگرد در یک معنا با اهداف خاصی و به ویژه توسط حکومت مرکزی بنا نهاده

¹⁸. هادی عالمزاده، «آبادی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج 1 (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، 1369)، ص 27.

¹⁹. همان، ص 27.

²⁰. دستورالعمل مأمور سرشماری (تهران: مرکز آمار ایران، 1355)، ص 70.

²¹. سرزمینی که همواره با خشکسالی‌های پی‌درپی، با ترسالی‌های گاه و بی‌گاه و سیلاب‌های ناگهانی مواجه بوده، اما کرانه‌های رودها و چشمه‌سارهای پراکنده آن و کویرها و کوهپایه‌های آن در پایین‌دست کانون‌های برف‌گیر و باران‌گیر کوهستانی، خاستگاه آفرینش و تکوین و شکوفایی شماری از نخستین تمدن‌ها بوده‌اند. از این رو روستاها و آبادی‌های این سرزمین، خاستگاه پیدایش و ساخت شماری از سازه‌ها و روش‌های آبیاری در جهان شده و آبادکنندگان از پیش‌روان فنون آبیاری به‌شمار می‌روند. از آن میان است: بهره‌برداری از کاریز (قنات)، چنان‌که تمدن کاریزی را به این سرزمین منسوب کرده‌اند؛ ساخت تنبوشه‌های سفالین؛ آبیاری قطره‌ای (با استفاده از کوزه‌های سفالین)؛ برخورداری از بیشترین تعداد بندهای تاریخی نگهدارنده آب در جهان؛ به‌کارگیری شیوه‌های آبیاری با استفاده از جوی‌ها و کانال‌های هدایت آب مانند مادی‌های اصفهان؛ و... که بیان آن در این مقاله نمی‌گنجد و بایسته است پژوهشگران باستان‌شناسی، معماری و عمران، بیش‌تر در این باره تأمل و پژوهش کنند.

می‌شد، و در معنای دیگر، به عنوان نام‌واژه برخی دیه‌ها به کار می‌رفت. از این‌رو، هم می‌تواند ریشه در نام دست‌کرده داشته باشد و هم نام خاص به شمار آید.

دیه / ده

برای یافتن پاسخ به این پرسش که دیه (ده) چیست و در تاریخ اجتماعی و سلسله مراتب ارضی در ایران چه مشخصه‌هایی داشته‌است، در آغاز باید توجه داشت که دیه متناسب با موقعیت جغرافیایی‌اش، و این که در چه سرزمینی واقع شده‌باشد، قابل تعریف خواهد بود. مثلاً، پیشینه ساخت شهر در ایران، زمانی دو- سه هزار ساله را طی کرد تا به دوران اسلامی رسید. دیه در ایران یا سرزمین‌هایی مانند آن، که پیشینه شهرنشینی در آن‌ها شایان توجه است، گاهی با شهرک‌ها یا حتی برخی شهرهای سرزمین‌هایی برابری می‌کرد که پیشینه شهرنشینی در آن‌ها سابقه چندانی نداشت. به عنوان مثال، اصطخری درباره دیه‌های بخارا می‌گوید «... و کوشک‌ها و باغ‌ها و بوستان‌ها در همدیگر ساخته است و دیه‌ها به نزدیک یکدیگر، چنان کی باغ‌ها همه پیوسته باشد، مقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ...»²² گذشته از انبوه دیه‌ها به صورت متراکم، برخی از دیه‌ها نیز بودند که به دلیل تولید زیاد محصولی شهرت داشتند. چنان که مقدسی درباره «خرق» - از دیه‌های نیشابور - می‌نویسد: «... در فصل انگور روزانه به ارزش یکصد هزار درم انگور از آن برداشت می‌کنند.»²³ این در

²² اصطخری، ص 239. دیه‌های بخارا در درون باروی کنبرک (باروی گرد شهر واحه‌های بخارا)، هر کدام در اندازه روستایی بزرگ یا شهری کوچک شمرده می‌شدند. مثلاً، نرشخی در تاریخ بخارا کرمینیه و اسکجکت در بیرون از باروی بزرگ بخارا و زندنه در درون آن بارو را «دیهه» خوانده‌است. در حالی که هر سه را «کندزی (=کهندژ) بزرگ» بوده است و مسجد جامع داشته‌اند. اما، این دو از مشخصات شهر در دوره اسلامی بودند. نک: ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی (تهران: توس، 1363)، ص 17-20؛ انبوه دیه‌ها، در واقع نشانه پیوستگی آن‌ها در گستره‌ای وسیع، اما، در شکل و شمایل روستا یا شهر بوده‌است. مثلاً، روستاهای شهر هرات در اواخر سده سوم (290 ق که ابن‌رسته الاعلاق النقیسه را نوشته‌است)، 400 قریه کوچک داشتند. میان روستاها 47 دسکره (دست + کرده = ساخته شده به دست کسی؛ آبادی کوچک) بوده و در هر دسکره 10 تا 20 نفر ساکن بوده‌اند. نک: ابن‌رسته، ص 202؛ درباره بیشتر دیه‌های ایران به ویژه از نظر تولید محصولات و املاک وقفی رساله‌هایی نوشته شده‌است که می‌توان در درون منابع تاریخ محلی آن‌ها را جستجو کرد. برای آگاهی از نمونه‌هایی در این باره، علاوه بر تاریخ قم، همچنین نک: رساله دهات کرمان در این اثر: احمدعلی‌خان وزیری، جغرافیای کرمان به ضمیمه رساله دهات کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1376)، ص 434-350.

²³ مقدسی، ص 464.

حالی است که در برخی از سرزمین‌ها مانند جزیره‌العرب دیه از حد و اندازه و معنای واحه‌ای با چند درخت یا چاه آبی نیمه خشک تجاوز نمی‌کرد.

در ایران همواره این موقعیت فراهم بوده‌است که متناسب با روند ده‌نشینی به سوی شهرنشینی، دیه‌های کوچک به روستاها، شهرها، مراکز استان‌ها یا حتی پایتخت‌هایی بزرگ تبدیل شوند.²⁴ از دیگر سو نقش دیه‌ها در بالندگی علمی و اداری کشور در دوره‌های گوناگون همواره ممتاز بوده و گاهی در این زمینه در مرتبه‌ای برتر از شهرها، نیز، قرار می‌گرفتند.²⁵

جایگاه ده در ایران همواره در فراز و فرود بوده‌است. مثلاً، سناباد که در سده نخستین هجری قمری حتی نامی در اندازه دهی خُرد بر سر راه نیشابور - توس - سرخس و مرو نداشت، در اواخر سده دوم با دفن هارون‌الرشید در آن‌جا نامی در اندازه روستا یافت و با دفن امام رضا(ع) در آن‌جا، مشهدالرضا عنوان گرفت و راه توسعه پیمود²⁶ (به ویژه از دوره تیموریان که گوهرشاد در آن‌جا بناهایی ساخت). در حالی که شهر بزرگ توس که در سده چهارم قمری جزو بزرگ‌ترین شهرهای خراسان به شمار می‌رفت،²⁷ در چند سده اخیر روستایی خُرد بوده و تنها از دهه 1310 خورشیدی، هم‌زمان با بنای آرامگاه حکیم توس و

²⁴. مثلاً، شیراز که پیش از روزگار آل بویه در مقایسه با استخر، کارزون، فیروزآباد و... دهی بیش نبود، یاقوت حموی تهران را قریه‌ای از ری دانسته و تعداد کثیری از مشاهیر آن را، با توجه به نقش فرهنگی ممتازی که در کنار ری داشته است، نام می‌برد. نک: ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، معجم البلدان، ج 3 (تهران: مکتبه اسدی، 1965)، مدخل «طهران» ص 564-565. همو درباره قرنین خاستگاه صفاریان نوشته‌است: «قریه من رستاق نیشک من نواحی سجستان»، و توضیح داده‌است که احمد بن سهل بلخی آن‌جا را شهری کوچک با دیه‌ها و روستاهایی در سیستان دانسته‌است. نک: یاقوت حموی، ج 4، مدخل «قرنین»، ص 74-73.

²⁵. برای آگاهی از تفصیل این بحث و نقش ده در پروراندن چهره‌های علمی و سیاسی در دوره‌های گوناگون، نک: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، حماسه کویر، ج 2 (قم: نشر خرم، 1371)، ص 625-736.

²⁶. سناباد که مقدسی از آن به نام یُنابذ (سنابذ) یاد کرده‌است، در سده چهارم قمری جزو ربع نیشابور (ایران‌شهر = ابرشهر) بود و به گفته وی در آن زمان «دیه‌ها و باغ‌های بسیار و پهناور» داشت (مقدسی، ص 472). این امر نشان‌دهنده رشد روزافزون آن شهر در آن زمان است. مؤلف تاریخ نیشابور آن را از روستاهای توس دانسته‌است و در جایی آن را «قریه» می‌نامد. نک: ابو عبدالله حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران: آگاه، 1375)، ص 91 و 104.

²⁷. اصطخری توس را در شمار شهرهای ربع نیشابور به شمار آورده و «رادکان، طابران، بُردغور، نوقان - کی مشهد علی بن موسی الرضا رضوان الله علیهما و گور هارون‌الرشید آن جاست به چهار فرسنگی شهر» را جزو این شهر می‌داند: اصطخری، ص 205. مقدسی طابران را «بزرگ‌ترین شهرهای طوس» می‌داند که «بارو دارد و من (مقدسی) آن را به یثرب همانند کرده‌ام» آن شهر کهندژ، بازار و جامع داشته است و بر راه بازرگانی درآمد بسیاری داشت: مقدسی، ص 467. یاقوت حموی نیز طابران و نوقان را دو شهر از طوس می‌داند: یاقوت حموی (متن عربی)، مدخل «نوقان»، ج 4، ص 824.

جشن هزاره فردوسی، دوباره مورد توجه واقع شد. بارزترین نمونه متأخر را می‌توان در مقایسه تهران و ری بررسی کرد. «ری» - راگا یا راگس باستانی - با پیشینه چند هزارساله، چندان شهرت داشت که در دوره اسلامی «ملک ری»، «ام البلاد»، و «امهات البلاد» خوانده می‌شد.²⁸ از سال 1209 قمری که آقامحمد خان تهران را به پایتختی برگزید، در برابر توسعه روزافزون تهران به شهرکی کوچک و حتی دیه‌مانند، در پیرامون مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی، تبدیل شد.

بر اساس متون کهن ایرانی، «جامعه دودمانی قدیم ایران» از نظر «تقسیمات ارضی» بر چهار قسمت بود: خانه (نمان،²⁹ مان)، ده (ویس)³⁰، طایفه (زنتو،³¹ زند) و کشور (دهیو)³². کاربرد واژه «ده» در دو مرتبه دودمانی (ویس = ده) و دهیو (کشور)، نقش این واحد ارضی، اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی را در تقسیمات مکانی جامعه ایرانیان قدیم نشان می‌دهد.³³ محققان فرهنگ و تمدن ایران باستان، واژه فارسی دهقان را برگرفته از پهلوی دهگان و صورت قدیمی‌تر آن - دهیگان - می‌دانند که «معنای اصلی دهگان، متعلق به ده، است و ده در این واژه به معنی روستا نیست، بلکه معنای اصلی آن «سرزمین، کشور» و برآمده از dahyu (دهیو) فارسی باستان است.»³⁴ در ویسپرد، «وَرَدَنَه» در معنای «دهکده»

²⁸. حسین کریمان، ری باستان، ج 1 (تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، 1354)، ص 67، 75، 90، 101.

²⁹. Naman

³⁰. Vis

³¹. Zantu

³². Dahyu/ Dahuo/ Daiahu

³³. کریستن‌سن این تقسیم‌بندی را که از یک نظر سازمان سلسله مراتبی ده - شهر - کشور اما در معنای نظام قبیله‌ای آریایی نشان می‌دهد این گونه بیان کرده‌است: «در میان پیروان اوستا، بنای مملکت بر خانواده بود که مرکز آن «مان» (یعنی خانه؟) بود. از چند خانواده خویشاوند یک عشیره (تخمه؟) تشکیل می‌شد که در یک دیه (ویس) مجتمع بودند و نام سرسلسله همه خانواده‌ها بر این عشیره اطلاق می‌شد. زن که شوهر می‌کرد در خانواده شوهر و بالتبع در عشیره او به فرزندی قبول می‌شد. مجموعه‌ای از عشایر، یک قبیله (زند) می‌شد که مسکن ایشان «شُره» (کوره؟ / روستا، نک: ادامه همین مقاله ذیل روستا) نامیده می‌شد. مفهوم اوسع از آن، «ولایت» (دَهی) بود. نک: آرتور کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1374)، ص 11. این مسئله در معنای کلی آن این گونه تعبیر می‌شد: خانواده - عشیره - قبیله - قوم (و در معنای جدید آن = ملت)، مانند: داریوش پسر ویشتاسپ (خانواده)، هخامنشی (عشیره)، پارسی (قبیله)، آریایی (قوم/ملت): ، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص 12. در معنای ده - شهر - کشور می‌توان این سلسله مراتب را چنین بیان کرد: پاسارگاد (ده - روستا)، پارسه (شهر) = در معنای دوره هخامنشی مجموعه‌ای از پاسارگاد تا پرسپولیس، پارس (فارس) = در همان معنایی که در برابر ماد بود، ایران.

³⁴. احمد تفضلی، جامعه ساسانی، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی (تهران: نشر نی، 1385)، ص 63.

برای نقطه مسکون به کار رفته است.³⁵ در متن‌های پهلوی، مطابق با معنای «ده» در مرتبه کلان آن، «دهید / دهید³⁶» به معنی پیشوای ده³⁷ و به تعبیری «امیران سرزمین» یعنی سردسته‌های دودمان‌های بزرگ اطلاق می‌شد. شاهان هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های خویش، خود را «خشایشی دهیو» (شاه سرزمین)³⁸ می‌نامیدند و از این رو معنای همه جانبه واژه «ده» را در سطح کشوری آن به کار می‌بردند و به تدریج، در برابر واژه‌های کرشور³⁹ (کشور) و خَشَر⁴⁰ (کشور - پادشاهی - شهر)، دهیو به معنای خاص دیه به کار رفت.⁴¹

کریستنسن، ضمن تقسیم‌بندی کشور در دوره ساسانیان، به کوره‌ها، بلده (شارستان)ها، و دیه‌ها اشاره می‌کند که «رئیس یک قریه (دیه) و مزارع آن (رستاق - روستا)، دیهیک بود و او بی‌شک شیخ‌الطایفه خاندانی بایستی باشد که به ارث مالک قریه بوده‌اند.»⁴² با این توصیف، وی نه تنها روستا (رستاق) را شامل مزارع ده می‌داند بلکه ریاست بر «ده» را موروثی دانسته است. از این رو، ده جایگاهی در تقسیمات اداری کشور داشته است که روستا (رستاق) از آن بهره‌مند نبوده و این مسئله با آنچه در دوره اسلامی به ظهور می‌رسد در تضاد است. «دیهگانان، رؤسا و مالکین اراضی و قراء» بوده‌اند.⁴³ و در *مجم‌التواریخ*، دهقان در معنای خداوند ضیاع و املاک به کار رفته است.⁴⁴ در این معنا، رئیس ده یا روستا، دهقانی بوده که صاحب زمین‌هایی به ارث،

³⁵. در فارسی باستان vardana، در اوستا verzene، که ریشه در واژه «ورز» به مفهوم کشاورزی دارد، و در سانسکریت vrjana به معنای دهکده و نقطه مسکون و در مفهوم کنونی شهر به کار رفته‌اند. نک: ویسپرد، گزارش ابراهیم پور داود، به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، 1357)، ص 111.

³⁶. dahibed

³⁷. ارداویراف‌نامه، به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار (تهران: معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه، 1382)، ص 42.

³⁸. کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ص 12 و 14. در همین جا مرحوم مینوی در ترجمه «خشایشی دهیو» عبارت «شاه ولایت» را به کار برده است. اما، بر اساس معنای پیش گفته، دهیو / ده بایستی «شاه سرزمین» یا «شاه کشور» معنی شود. همچنین دهید را به معنی «امرای ولایت» ترجمه کرده است و چنان که در پانویس پیشین هم آمد دهی را در معنای «ولایت» آورده است. دهیو به صورت دهیوبند در متون کهن در معنای فرمانروای کشور آمده است (کارنامه اردشیر بابکان، ص 110). چنان که مانند آن ویسبذ و زنتوبذ در معنای خدای خانه، عشیره و قبیله می‌آمدند.

³⁹. Karshvar

⁴⁰. Xasathra

⁴¹. ابراهیم پورداود، یادداشت‌های گاتاه (تهران: دانشگاه تهران، 1356)، ص 129.

⁴². کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ص 64.

⁴³. همان، ص 64.

⁴⁴. *مجم‌التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، 1318)، ص 420. برای آگاهی بیشتر، نک: تفضلی، ص 64 - 63.

بوده است و همچنین در میان روستاییان یا دهنشینان خویش مقام ریاست، در معنای «نماینده حکومت»، داشته‌است. از این رو، بارزترین وظیفه او به عنوان وارث اشراف زمین‌دار دوره ساسانی و از عوامل اصلی انتقال‌دهنده فرهنگ ایرانی و ترویج‌کننده اسلام، گردآوری خراج بوده‌است.⁴⁵ فاتحان عرب به مقام دهقان ارج قائل بودند، به طوری که «توانستند بر ایرانیان هیچ مبلغ پولی بر سبیل مالیات تحمیل کنند، مگر این که با دهقانان پیمان بندند».⁴⁶

«دیپیک»، به عنوان رئیس ده و در معنای مصطلح آن «کدخدای ده»،⁴⁷ بوده و کریستنسن بیان می‌کند، که بلاذری با نام «ده سلار» به معنی «دیه سالار» (سالار ده) از آن یاد کرده‌است.⁴⁸ در سلسله مراتب اداری و حکومتی دوران اسلامی، پرشمارترین مناصب اداری در تقسیمات کشوری دهسلارها یا دیپیک‌ها یا دهقانان «ده‌خدا» بودند. «ده‌خدا» اگرچه تعبیری است که در منابع به کار نرفته است اما واژه «ده» جایگزینی عام برای تمام ده‌هایی می‌تواند باشد که نامشان با پسوند «خدا» لقب صاحب یا اداره‌کننده آن‌ها قرار گرفت: سامان‌خدا، چنان که بر سر نام شهرها و روستاها نیز به کار می‌رفته‌است: بخارخدا، وردان‌خدا و از این قبیل.

در قرون نخستین اسلامی اگرچه «ده» یا «دیه» معادل عربی «قریه»⁴⁹ بوده است، اما، دیه‌های بخش‌های گوناگون ایران به ویژه خراسان بزرگ را نمی‌توان با قریه در معنای عمومی آن در سرزمینی چون جزیره‌العرب مقایسه کرد. دیه‌هایی که گاه بنیان شهرهای

⁴⁵. تفضلی، ص 70 و 78.

⁴⁶. کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ص 65. همچنین نک: تفضلی، ص 83-68.

Ahmad Tafazzoli, "Dehqān, in the Sasanian Period," in *Encyclopaedia Iranica*, Mazda Publishers, 1999, Vol. III, p. 223- 225.

⁴⁷. لقب کدگ‌خُدای (kadag-xwadāy)، به عنوان رئیس ده، در دوران ساسانیان به کار می‌رفته‌است و تفضلی معتقد است در آن زمان مرتبه‌ای پایین‌تر از دهقان در معنای کلان آن بوده‌است. برای آگاهی بیشتر، نک: تفضلی، ص 64. دانیل، «گدک‌خدایان» را در خراسان به معنی مالکان و دهقانان را به عنوان رئیس ده دانسته‌است. نک: التون دانیل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1383)، ص 14-13؛ برای آگاهی بیشتر درباره ماهیت ده، کدخدا، دهدار و... در ایران، نک:

Daniel Balland and Marcel Bazin, "Deh," in *Encyclopaedia Iranica*, (Mazda publishers, 1999), Vol. II, p.204- 209.

⁴⁸. کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص 64.

⁴⁹. در واقع قریه عربی برگرفته از ریشه آرامی این واژه (Qryt) است و در زبان یونانی Komē بوده‌است که در بخش‌های غربی حوزه زبان آرامی، کرانه‌های مدیترانه، و بخش غربی آناتولی به کار می‌رفته‌است. برای آگاهی از معنای «قریه» و «قری» در عربی و پیوند با بلد در معنای کلی سرزمین - شهر، نک: یاقوت حموی (متن عربی)، ج 4، مدخل «القری»، ص 82-81؛ و مدخل «القرین» تثنیه القری: ص 83.

بزرگ قرار می‌گرفتند، نه تنها توانایی بالندگی در حد و اندازه روستا، شهرک، شهر، و قصبه را داشتند، بلکه، حتی زمانی که در اندازه «ده» خودنمایی می‌کردند، می‌توانستند از نظر اقتصادی، به ویژه تولید محصولات کشاورزی و دامی، نقش مهمی در اقتصاد شهرها یا راه‌های تجاری داشته باشند. چنان که از نظر بالندگی فرهنگی و تمدنی ایران در قرون نخستین اسلامی و از آن میان سده چهارم قمری، دیه‌ها - خرد یا بزرگ - مرکز مهم انتقال بنیان‌های فرهنگی، به ویژه از طریق نظام دهقانی، بودند. زمین‌داران بزرگ که میان «ده» و «شهر» پیوند برقرار می‌کردند، به عنوان بخشی از حافظه تاریخی، موارث فرهنگی را منتقل و از این راه اعتبار «ده» را از نظر فرهنگی دوچندان می‌کردند. بی‌گمان سامانیان به عنوان «دهقان‌زادگان» که از قریه‌ای به نام سامان⁵⁰ برآمدند و بسیاری از هم‌روزگاران آن‌ها که جزو نامدارترین چهره‌های سیاسی و علمی ایران به‌شمار می‌رفتند، از مهم‌ترین نمونه‌های ده‌نشینان اثرگذار هستند.

بر این اساس، ده در ایران، همواره، از نظر کارکرد اقتصادی، زندگی اجتماعی و ده‌نشینی، اثرگذاری فرهنگی، نقش سیاسی و دیگر وجوه آن، جایگاه بارز و قابل تأملی داشته و به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل، در بالندگی روستاها و شهرها، نقش مهمی را ایفا می‌کرده‌است. کارکرد اقتصادی ده با تأکید بر تولید و صادرات مازاد تولید بود و تولید نه تنها در بخش‌های کشاورزی و دامپروری، بلکه، در صنایع دستی، نیز، در دیه‌ها ادامه داشت. معمولاً، اگر شهری بر اثر رویدادی سیاسی رو به زوال می‌نهاد، ده می‌توانست تا مدت‌ها خود را مصون نگه دارد و چون بیش‌تر خودکفا بود، کمتر درگیر تحولات سیاسی می‌شد. اما، اگر رویدادهای سیاسی با گونه‌ای ویرانگری و غارت همراه می‌شد، چنان که «سم ستوران تاتار» در پی «ایلغار» مغولان کردند، ده نیز تا مدت‌ها نقش تولیدی خود را از دست می‌داد که در این صورت اقتصاد در معنای کلی آن در سطح کشور دچار ورشکستگی می‌شد.

ده، سخت به نظام آبیاری و آبرسانی وابسته بود و ده‌های ایران معمولاً با استفاده از دو شیوه بارز - آب‌های سطح‌الارضی و آب‌های سفره‌های زیرزمینی: چاه و قنات - به آب دسترسی می‌یافتند. لذا، هر جا که دسترسی به آب راحت‌تر بود، بالندگی و گسترش ده رشد

⁵⁰. سامان قریه‌ای در بخش‌های شرقی خراسان بزرگ بوده‌است که آن را در پیرامون سمرقند یا از قراء بلخ دانسته‌اند. نک: یاقوت حموی (متن عربی)، ج 3، مدخل «سامان»، ص 13؛ جد بزرگ آن‌ها به «سامان‌خدا» معروف بود و «...او را سامان‌خدا بدان سبب خوانند که «دیهی» بنا کرده‌است و آن را سامان نام کرده‌است.» نرشخی، ص 81؛ همچنین حواشی و تعلیقات مدرس رضوی بر تاریخ بخارا، ص 263.

چشمگیرتری داشت و این امر، به ویژه در بخش‌هایی چون کناره‌های رود سغد در پیرامون واحه‌های بخارا، کناره‌های رود جیحون مانند آمل (چارجوی) و خوارزم و هزاراسپ، کناره‌های مروالرو و تجن و هریرود (مرو، سرخس، هرات)، هیرمند، کارون، و اروند رود و... همواره وابسته به آب‌های جاری بود. در حالی که در حوزه تمدن کاریزی ایران، یعنی از دامنه‌های جنوبی البرز تا دامنه‌های شرقی زاگرس و دامنه‌های شمالی کوه‌های مکران تا دامنه‌های کوه‌های بلاد غور و هندوکش و بخش‌های شرقی ایران، پهنه‌ای وسیع از رشته‌های قنات، گرداگرد کویر مرکزی ایران را همواره احاطه کرده و آبادانی ده را رقم می‌زند.⁵¹ در دوره طاهریان تلاش شد تا سازمان آبیاری احیا و استفاده بهینه از آب قنات مورد توجه قرار گیرد، تا از آن طریق دینه‌ها آباد شوند. تألیف کتاب قنی، از دستاوردهای آن اقدام بود.⁵²

در دوره سامانیان ده و ده‌نشینی رونقی دوباره یافت و در طی دو دوره طاهریان و سامانیان، یکی از مهم‌ترین دوره‌های ده‌نشینی در ایران رقم خورد. شهرها شکوفایی یافتند و این امر هیچ‌گاه به زیان ده تمام نشد. زیرا، شکوفایی ده‌نشینی بود که شهرنشینی را به رشد و بالندگی رساند. دلیل این امر توضیحات مکرر منابع تاریخی و جغرافیایی است که همواره از انبوه تولیدات دینه‌ها سخن گفته‌اند.⁵³ از آن پس، متأثر از تحولات سیاسی، ده همواره در فراز و فرود اقتصادی و اجتماعی به سر می‌برده، اما در واقع هیچ‌گاه نقش فرهنگی و تولیدی ده بی‌اثر نشده‌است. این امر تا دهه‌های اخیر که ده و ده‌نشینی در ایران، تحت تأثیر تحولات

⁵¹ برای آگاهی کلی در این باره، نک: هانری گوبلو، قنات: فنی برای دستیابی به آب، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم و محمد حسین پاپلی یزدی (مشهد: آستان قدس رضوی، 1371)؛ مجموعه مقالات همایش قنات، 5 جلد (یزد: شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد، 1379)؛ ابوبکر محمد بن حسن حاسب الکرچی، استخراج آب‌های پنهانی، ترجمه حسین خدیوچم (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و کمیسیون ملی یونسکو در ایران، 1373)؛ عبدالکریم بهنیا، قنات‌سازی و قنات‌داری (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1367)؛ برای آگاهی درباره تأثیر و تأثر قنات و ده، نک: باستانی پاریزی، حماسه کویر.

⁵² عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1346)، ص 137.
⁵³ در معنای تاریخی ده، دینه به صورت مفرد و دینه‌ها به صورت جمع در متون فارسی کاربرد زیاد داشته‌است (برای نمونه؛ نرشخی، ص 19-17). دهات، جمع ده مرکب از «ات» - نشانه جمع مونث عربی - و واژه فارسی «ده» است. در فارسی جدید دهستان، مجموعه‌ای از چند ده را در بر می‌گیرد که در کنار یکدیگر قرار گرفته و کاملاً در ارتباط با هم هستند. گاهی دهستان توسعه یافته و به شهر تبدیل شده‌است؛ گاهی هم در معنای تاریخی خود باقی مانده‌است. دهستان گرگان و دهستان بادغیس، ضبط شده در منابع سده سوم و چهارم قمری، از این نمونه هستند. برای آگاهی بیشتر، نک: بلاذری، ص 471-470؛ ابوالفداء، ص 507.

C. Edmund Bosworth, "Dehestān," in *Encyclopaedia Iranica*, (New York: Mazda Publishers, 1999), Vol. VII, p.215- 216.

جدید صنعتی و شهرنشینی قرار گرفت، همچنان ادامه یافت. نهاد وقف در ده، به عنوان یکی از ارکان استمرار بخش و پایدار در ساختار ده و نظام ده‌نشینی تأثیر داشته و از این راه نیز ده با تحولات سیاسی و مذهبی در پیوند قرار می‌گرفته‌است.

تَسُوج

تسوج یا تسوک که در منابع دوره اسلامی به صورت معرب تسوج و طسوج دیده می‌شود، واحد ارضی کوچک‌تر و گاهی هم بزرگ‌تر از روستا (روستاق) بوده‌است. یاقوت حموی دربارهٔ «طُسُوج» می‌نویسد:

بر وزن نَسُوج و قُدُوس، از خوره و روستاق کوچک‌تر و کمتر و گوئی بخشی از خوره بوده‌است، چنان که تَسُوج یکی از بیست و چهار جزء دینار بود. زیرا، گاهی خوره چندین تسوج را در بر می‌گیرد و آن واژه‌ای فارسی از ریشهٔ «تسو»⁵⁴ است که هنگام معرب شدن «تای» آن به «طَین» تبدیل و در پایان جیم افزوده شده‌است و با جمع بستن آن به «طساسیج»، نیز، بر تعریب آن افزوده‌اند. بیش‌ترین جایی که این واژه را به کار می‌برند سواد عراق (؟) است. مردم، سواد عراق را به شصت تسوج بخش کرده و هریک را نامی اضافه نموده‌اند.⁵⁵

بیش‌ترین آگاهی‌ها دربارهٔ تسوج‌های سواد، از طریق مسالک و ممالک ابن‌خردادبه به دست آمده‌است. وی سرزمین سواد عراق را به دوازده «کوره» یا «استان» و هر کوره را به شصت «طسوج» تقسیم کرده و در برابر ترجمهٔ «استان» از واژهٔ «احازه» و در برابر ترجمهٔ «طسوج» از واژهٔ «ناحیه» بهره برده‌است. آنگاه آن تسوج‌ها را یک به یک نام برده و بیان کرده‌است که هر کدام متعلق به کدام کوره بوده‌اند.⁵⁶ مطابق تقسیم‌بندی او، درست مشخص نیست که تسوج از روستا (رُستاق) کوچک‌تر بوده یا بزرگ‌تر. وی در ذکر تسوج‌های «کوره

⁵⁴ «تسو» در همهٔ موارد اندازه‌گیری، یعنی زمان (1 ساعت از 24 ساعت)، گز (1حصه از 24 حصه در خیاطی) و موارد مشابه، به صورت 1 واحد از 24 واحد کاربرد دارد. نک: برهان، مدخل «تسو».

⁵⁵ یاقوت حموی (ترجمه فارسی)، ج 1، بخش نخست، ص 38.

⁵⁶ عبدالله بن‌خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمهٔ سعید خاکرند، با مقدمه آندره میکل (تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملی، 1371)، ص 7-13؛ ابن‌خردادبه، در بازشناسی معنای واحدهای ارضی - اداری گوناگون، توضیح روشنگری دارد: «السَّوَاد: ثم ابتدی بذکر السواد ملوک الفُرس تسمیه دل ایرانشهر، ای قلب العراق فالسواد اثنتاعشره کوره کل کوره أستان و طساسیجه ستون طسوجا و ترجمه الاستان، احازه و ترجمه الطسوج ناحیه»: ابن‌خردادبه، المسالک و الممالک (لیدن: مطبعة بریل، 1967)، ص 8-9.

استان شاذقباد» (در شرق بغداد) از «تسوج رستاقین» و «تسوج دسکره» نیز یاد می‌کند. عبارت تسوج رستاقین یعنی تسوجی که دو روستا را در بر گیرد، یا این که اسم خاص برای یک تسوج باشد. همچنین دسکره که همان دستگرد پیش گفته و آبادی و کاخ شهرشده خسرو پرویز باشد، در اواخر سده سوم قمری که ابن‌خردادبه کتابش را تألیف می‌کرده‌است، تسوج خوانده می‌شد.⁵⁷

با توجه به توضیح معجم البلدان و تقسیم‌بندی‌های مسالک و ممالک، می‌توان تسوج را واحدی ارضی، اقتصادی با تأکید بر تولیدات کشاورزی بین ده و روستا دانست که گاهی در تقسیم‌بندی‌های بزرگ‌تر، در همان معنای روستا ایفای نقش می‌کرده‌است و در منطقه سواد عراق بلافاصله پس از کوره به کار می‌رفته‌است. تسوج به ویژه در عراق، واحدی بزرگ‌تر از روستا شمرده می‌شده‌است.⁵⁸

تسوک در اواخر دوره ساسانی واحد مالیاتی به شمار می‌آمد. اشاره‌هایی در منابع دیده می‌شود مبنی بر این که واحدهای اخذ مالیات در اواخر دوره ساسانی به 37 تسوک تقسیم شده بودند.⁵⁹ این روند پس از اسلام نیز ادامه یافت و تسوک بیش‌تر در تقسیم‌بندی واحدهای ملکی در گردآوری مالیات و خراج به کار رفت. چنان‌که هنوز هم در رودبار الموت، تسوج واحد ارضی اقتصادی با یک یا چند زمین کشاورزی است.

روستا/ روستاک/ رستاق

در نظام یکجانشینی و کشاورزی ایران، روستا واحدی اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر باغ‌ها، زمین‌های کشاورزی، امکانات دامپروری، نظام ارباب و رعیتی، مالکیت بر زمین زراعی، برخوردار از توانمندی‌های تولیدی در عرصه دامی و صنایع دستی و نیز از پایگاه‌های مهم پاسداشت و تداوم سنت‌های فرهنگی به شمار می‌رود که گاه در معنای ده (قریه) هم جلوه‌گر می‌شود، اما در واقع واحدی است بزرگ‌تر از ده که گاه هر روستا مجموعه‌ای از چند ده به

⁵⁷. ابن‌خردادبه، ص 8. وی تسوج را در همه‌جا به صورت معرب طسوج نوشته‌است.

⁵⁸. پیگولوسکایا اذعان می‌کند که «رستاک» (رستاق) و ده با بار معنایی برابر در کارنامه اردشیر بابکان به کار رفته‌اند و هر دو به معنای قصبه و روستا ذکر شده‌اند. اما در عراق نام تسوک کوچک‌تر از خوره به کار رفته‌است (پیگولوسکایا، ص 241-240). تسوک در مقیاس‌های گوناگون به کار می‌رفته‌است، چنان‌که اصطخری خوره (کوره) اردشیر فارس را به ده «طسوج» تقسیم کرده که «در هر طسوجی ناحیت و تجارت است و هر طسوجی عملی باشد در دیوان مفرد»: اصطخری، ص 99.

⁵⁹. لوکونین، ص 130.

صورت پیوسته یا پراکنده را نیز در بر می‌گیرد. کریستنسن به یک تعبیر مزارع دیه را رستاق یا روستا نامیده و می‌گوید: «رئیس یک قریه (دیه) و مزارع آن (رستاق - روستا) دیهیک بود.»⁶⁰ واژه روستا در یسنا، به صورت «شویثره»⁶¹ آمده‌است،⁶² اما، در دیگر متن‌های اوستایی و از آن میان وندیداد، روستاک که برخی آن را «رزداق»⁶³ بازخوانی کرده‌اند، به گونه‌ی سرزمینی بزرگ با چندین آبادی (ده)، توصیف شده‌است. رستاک⁶⁴ در کارنامه اردشیر بابکان در چند جا به کار رفته و منظور آن روستاهایی بوده که نخستین پادشاه ساسانی بنا کرده‌است.⁶⁵ پیگولوسکایا می‌نویسد که در کارنامه اردشیر بابکان، رستاک و ده (دیه) برابر با یکدیگر هستند و هر دو به معنای قصبه (در معنای ده نه در معنای شهر) و روستا ذکر شده‌اند. او روستا را کوچک‌تر از **تسوک** می‌داند و معتقد است «روستاگ - رستاق، شاید در مقابل محل مسکون، به عنوان سرزمین مزروعی عنوان شده‌باشد.»⁶⁶ وی بر خلاف کریستنسن، ضمن برشمردن تفاوت میان «قریه» (عربی ده) و «نواحی»، که در محدوده برخی مکان‌ها مانند «دستکرت» بوده‌اند، «نواحی» را همان روستاک یا رُستاق می‌داند.⁶⁷

گمان می‌رود که در دوران سلوکیان و پارتیان، روستا به عنوان کانون تولیدکننده می‌یحتاج اولیه، به نسبت توسعه راه‌های تجاری و رشد شهرها، شکوفایی چشمگیری نداشت. این وضع در دوره ساسانیان کمی مطلوب‌تر بود، چنان‌که، در اواخر دوره ساسانیان مطابق با «قانون‌نامه اداره شهرها» که به ویژه در آثاری چون *ماتیکان هزارداتستان* بیان شده‌است، «نواحی روستایی (روستاگ)، با روستاهایشان (دیه = قریه)، در حیطه اداره شهری درآمد. گذشته از شهرها، برخی از دیه‌ها دارای آتشکده‌هایی بودند که زمین‌های وقفی داشتند»⁶⁸ و این امر نیز خود دلیلی بود تا ثبت دقیقی از روستاها انجام شود.

⁶⁰ کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص 64.

⁶¹ شویتره (soithra) یا شُتره در معنای روستا همان جایگاهی است که به تعبیری خوره (کوره) نامیده می‌شود.

⁶² یسنا، گزارش ابراهیم پور داود. به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، 1356)، ص 122، هات 1، بند 16.

⁶³ وندیداد، ج 2، به کوشش هاشم رضی (تهران: بهجت، 1385)، ص 112.

⁶⁴ Rōstāk

⁶⁵ کارنامه اردشیر بابکان، ص 46-44، 52 و 86-84.

⁶⁶ پیگولوسکایا، ص 241-240.

⁶⁷ همان، ص 290.

⁶⁸ لوکونین، ص 125-124.

روستاها در اواخر دوره ساسانیان، کانون اصلی نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی و در پیوند مستقیم با بخش بیرونی شهرها (ربض) بودند. این امر در دوران اسلامی نیز تداوم یافت، چنان که، هم در آغاز فتوح بیش از «بیرونی‌نشینان» و «شارنشینان»، به اعراب نزدیک شدند و هم در طی قرون نخستین اسلامی و پس از آن کانون اصلی جنبش‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، به ویژه علیه دستگاه خلافت بودند. روستاها در واقع حومه شهر را در بر می‌گرفتند که در دوره اسلامی «سواد» شهرها را تشکیل می‌دادند.⁶⁹

روستا (رستاق)، همچون مرکزیت حوزه‌ای جغرافیایی، تعدادی ده را سامان می‌داد. با این همه، از دیدگاه تاریخی، روستا را به عنوان یک استقرارگاه مرکزی که گاهی در حد یک شهر بزرگ بوده‌است، برای مجموعه‌ای از نواحی روستایی یا ده به کار برده‌اند «که ویژگی اصلی در این مفهوم، نوعی مفهوم کانونیت و مرکزیت منطقه روستایی است» و مجموعه‌ای از دهکده‌های پیرامون خود را در بر می‌گیرد.⁷⁰ باسورث در تحلیل اوضاع خراسان در دوره غزنویان، روستا یا رستاق را «مبنای واحد جمعیتی در خراسان» می‌داند و می‌نویسد:

رستاق عبارت بود از یک مرکز شهری نه چندان بزرگ، برای داد و ستد با دیه‌هایی در اطراف که در کنار رودخانه‌ها [یا در حوزه فئات‌ها] واقع بودند. هر رستاق، غالباً، با یک واحه قابل انطباق بود. رستاق واحدی خودبسنده بود. در نتیجه لهجه [رایج در] آن با جاهای دیگر تفاوت داشت.⁷¹ حتی واحدهای اوزان و مقادیر مورد استفاده در خراسان در هر رستاق فرق داشت. رستاق‌های کشاورزی و بازار شهرهای آن‌ها و شهرهای بزرگ‌تر نظیر نیشابور و مرو، هم از نقطه نظر انسانی و هم اقتصادی وابسته به یکدیگر بودند.⁷²

⁶⁹ حسین سلطان‌زاده، مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران (تهران: نشر آبی، 1365)، ص 69-68.

نمونه آن در سده چهارم قمری بیش‌تر شهرهاست که گرداگرد آن‌ها را باغ‌ها و بستان‌ها فرا گرفته بود، مانند شهر بلخ «گرداگرد درهای شهر باغ‌هاست و رزهاست»: جیهانی، ص 171. اما برخی از شهرها نیز باغ‌ها را در درون باروهای خود جای داده و روستاهایی در پیرامونشان نبود، مانند ابرقوه که «در حوالی آن هیچ درخت و بستان نیست»: جیهانی، ص 116. در حالی که شهرهایی چون سمرقند، بخارا، نیشابور، سیراف، شیراز و... به مانند بلخ در میان روستاهای آباد و پر درخت قرار گرفته بودند. این روستاها حومه یا سواد شهر را تشکیل می‌دادند.

⁷⁰ یوسفی‌فر، «ساختار اقتصاد شهری در ایران دوره سلجوقیان»، پایان‌نامه دوره دکتری (گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، 1382)، ص 287 و پانویس شماره 3 در همان صفحه.

⁷¹ این مسئله تا به امروز هم، به رغم گسترش رسانه‌ها و تحت‌الشعاع قرار دادن لهجه‌های محلی شهرها و روستاها، در برخی از بخش‌ها باقی مانده‌است؛ چنان که در میان روستاهای شهرها می‌توان لهجه‌های گوناگون از یک گویش را ملاحظه کرد.

⁷² کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، 1356)، ص 153.

روستاها ممکن بود از بسیاری عناصر شکل‌دهنده شهر مانند کهنه‌ژ (اما به صورت قلعه دهقانان بزرگ، خوانین دوره‌های میانه و متأخر)، جامع و «منبر»، بازار و صدها و بلکه هزاران ده برخوردار باشند.⁷³

شهرهای ایران در سده چهارم قمری، رستاق‌های فراوان و دیه‌های بسیار داشتند، شهری چون قم که در حاشیه کویر و بیش‌تر از آب کاریز و کمتر از آب رودخانه فصلی قم و نهرها و جوی‌های آن بهره می‌برد، سیصد و شصت و پنج رستاق، بیست کاریز فعال مهم و تعداد زیادی کاریزهای کوچک، بیست و دو نهر بزرگ، و ده‌ها جوی کوچک و پنجاه و هفت آسیای آبی بر نهرها، داشته است که فهرست آن‌ها را حسن بن محمد بن حسن قمی با نام و نشان کامل بیان کرده است.⁷⁴ همچنین در تاریخ بیهق بیان شده است که این شهر، به دوازده ربع (بخش / محله) تقسیم می‌شده که هر کدام ده‌ها روستا و ده را در بر می‌گرفته‌اند.⁷⁵

پیداست که روستا معنایی فراتر از ده، و بلکه در برگیرنده ده، دارد. یاقوت حموی در معجم البلدان این مفهوم را این‌گونه تعمیم داده و روستا را چنین تعریف می‌کند: «آنچه ما به روزگار خود در کشور فارس‌ها دیده و دانسته‌ایم، آن است که ایشان از رستاق جایی را می‌خواهند که دیه و کشتزار بسیار دارد و آن را درباره شهرهایی مانند بغداد و بصره به کار نمی‌برند، پس رستاق نزد ایرانیان به جای سواد [حومه] در اصطلاح مردم بغداد است و از خوره خوزستان کوچک‌تر می‌باشد.»⁷⁶

⁷³ مقدسی از نیشابور به عنوان کوره (خوره) یکی از چهار ربع خراسان، یاد کرده و ده شهر مهم آن را نام می‌برد، آنگاه از دوازده رستاق آن یاد می‌کند و ضمن برشمردن خزانه‌ها و شهرک‌ها و رباط‌های نیشابور، بیان می‌کند که «روستاهای یادشده غیر از خزانه‌هایشان شش هزار دیه مانند عمّواس (نام یکی از مشهورترین ده‌ها)، دارند با یکصد و بیست منبر» (مقدسی، ص 437). اما، ابن‌فقیه می‌نویسد: «نیشابور را دوازده روستاست که در هر روستایی صد و شصت دهکده است» البته، سرجمع آمار داده شده 1920 دهکده می‌شود که با ارقام پیش‌گفته تفاوت چشمگیر دارد. نک: ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق همدانی (ابن‌فقیه)، ترجمه مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح. مسعود (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349)، ص 167. همچنین، مترجم تاریخ نیشابور در سال 555 قمری از قول مؤلف کتاب - حاکم نیشابوری (405-321 قمری) - نقل می‌کند که «شصت دیه با اسواق و بساتین و مقابر، داخل محلات شهر است» (حاکم نیشابوری، ص 199)، و این تعداد غیر از دیه‌های بیرون از شهر بوده است.

⁷⁴ قمی، ص 210-126. به همین دلیل، نظام آبیاری دقیقی در قم رایج بود و حتی «دیوان آب» (دیوان الماء) در آن جا تشکیل شده بود، چنان که در مرو نیز دیوانی موسوم به دیوان کستبزد (معرّب کاست افزود) نظام آبرسانی را سامان می‌داد. برای آگاهی درباره «دیوان الماء» نک: ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، مفاتیح العلوم، به کوشش حسین خدیوچم (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1362).

⁷⁵ ظهیر الدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهق، تصحیح سید کلیم‌الله حسینی (حیدرآباد دکن: دائره‌المعارف العثمانیه، 1968م / 1388ق)، ص 65-56.

⁷⁶ یاقوت حموی (ترجمه فارسی)، ج 1، بخش نخست، ص 38.

از این رو، اگر «قریه» در عربی معادل ده (دیه) در فارسی دانسته شود، روستا معادل نوعی «بلده الصغیره» یا شهر خرد خواهد بود. اگرچه به صراحت نمی‌توان در ایران روستا را شهر خرد نامید چرا که شهر خرد نیز تعریف ویژه‌ای برای خود دارد و میان روستا و شهر قرار می‌گیرد. اما مطابق با دیدگاه‌های باستان‌شناسان می‌توان روستا را در زمره تعریفی بر شمرد که از نخستین شهرها ارائه می‌داده‌اند و این موضوع در بررسی مفهوم و پیشینه شهر و بازشناسی شهر از غیر شهر بررسی شده‌است.

در مسالک و ممالک اصطخری که البته در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم قمری ترجمه شده‌است، از «روستای کهرگان» و چند «روستای» دیگر در توضیح پیرامون روستاهای هرات، از این واژه استفاده شده‌است.⁷⁷ نام رستاق‌الrustاق در نواحی دارابگرد⁷⁸ و در برخی جاهای دیگر مانند رستاق اصطخر، رستاق کنج در ماوراءالنهر (کنج رستاق = گنج رستاق در خراسان)، یادآور کاربرد نام روستا و رستاق حتی در معنای خاص آن و یا صورت علم است.⁷⁹ در تاریخ بخارا روستاهای بزرگ و شهرهایی که منبر و جامع، کهندژ، بازار و حتی شارستان و ربض و حصار داشته‌اند، «دیهه» خوانده شده‌اند که از آن میان است اسکجکت، شرغ، وردانه، برکد، رامیتن و ...⁸⁰ اما نرشی کرمینه را که در میان بخارا و سمرقند، از برخی ویژگی‌های مهم شهر برخوردار بود، این گونه معرفی می‌کند: «کرمینه از جمله روستاهای بخارا است و آب او از آب بخارا است و خراج او از خراج بخارا است و وی را روستایی علیحده است و مسجد جامع دارد.»⁸¹ نرشی ضمن بیان شهرها و روستاهای بخارا به نام «دیه» در یک جا اشاره‌ای [اغراق‌آمیز] دارد مبنی بر این که «بیکند را (که از جمله شهرها بود)، زیادت

⁷⁷ اصطخری، ص 116 و 210.

⁷⁸ ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح گای لیستراخ و رینولد آلن نیکلسن (تهران: اساطیر، 1385)، ص 131 و 162؛ اصطخری، ص 101، 116، 132، 144؛ مقدسی، ص 639. منزوی این نام را روستای روستا ترجمه کرده‌است. در حالی که نام خاص شهری بوده که به گفته مقدسی: «کوچک است و بازارش بزرگ نیست ولی روستایش در چهار فرسنگ همه باغ و آب و درخت است. از نهری که به شهر آید می‌نوشند».

⁷⁹ همچنین در منابع از اعلی‌الرستاق یکی از دوازده رتبع (محلّه) بیهق با چندین روستا و آبادی نام برده شده‌است: بیهقی (ابن فندق)، ص 57. «دلارستاق» نیز دهستانی در شهرستان آمل بوده که صورت عربی نام روستا را کاملاً حفظ کرده‌است، برای آگاهی بیشتر، نک:

Bernard Hourcade, "Delārestaq," *Encyclopaedia Iranica*, (Mazda Publishers, 1999) Vol. VII, p. 233-234.

⁸⁰ نرشی، ص 22-17.

⁸¹ همان، ص 16.

از هزار رباط بوده‌است به عدد دیه‌های بخارا،» و در جای دیگر پس از «ذکر جای‌هائی که مضاف است» بر بخارا، بیان می‌کند که «عدد دیه‌های بخارا بسیار است، این چند عدد که معروف‌تر و قدیم‌تر بود یاد کردیم.»⁸²

نتیجه‌گیری

از جمله زمینه‌های پژوهشی برای بررسی پیشینهٔ ده و ده‌نشینی در ایران، بازشناسی نام-واژه‌هایی است که در مفهوم کلی موجب شناخت و تمایز ده از غیر ده یا ده از شهر می‌شود. برخی از این نام-واژه‌ها بار معنایی خاصی را افاده می‌کنند، مانند «دستگرد». برخی دیگر معنایی کلی و عمومی دارند، مانند «ده»، «آبادی»، و «روستا». واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا و دیگر نام-واژه‌های در پیوند با آن، این امکان را می‌دهد که پیشینهٔ کهن ده‌نشینی، از منظر دانش‌های میان-رشته‌ای مورد توجه قرارگیرد. بر این اساس، تأثیرگذاری زبان و ادبیات، اعم از ایرانی و غیر ایرانی، خود گواه از گستردگی مفهومی ده و روستا، و در نتیجه، اهمیت این شیوهٔ زندگی در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران دارد. مطابق پرسش مطروحه در ابتدای تحقیق حاضر، می‌توان چنین پاسخ داد که با بررسی تاریخی نام-واژه‌های مرتبط با ده و ده‌نشینی، می‌توان اهمیت، پیشینهٔ کهن، انواع، گستردگی، و وجوه تمایز ده و ده‌نشینی را احراز کرد.

کتابنامه

- ابن بلخی. فارسنامه. تصحیح گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسن. تهران: اساطیر، 1385.
- ابن‌خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. المسالک و الممالک. تصحیح میخائیل یان دخویه. لیدن: مطبعة بریل، 1967.
- _____ . مسالک و ممالک. ترجمهٔ سعید خاکرند. با مقدمهٔ آندره میکل. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، 1371.
- ابن‌رُسته، احمد بن عمر. الاعلاق النفیسه. ترجمهٔ حسین قره‌چانلو. تهران: امیرکبیر، 1380.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی. ترجمهٔ مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمهٔ ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349.

- ابوالفداء، تقویم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1349.
- ارداویراف‌نامه. به کوشش فیلیپ ژینیو. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه، 1382.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1340.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. حماسه کویر. قم: نشر خرم، 1371.
- باستانی راد، حسن. «شهر و شهرنشینی در دوره سامانیان»، پایان‌نامه دکتری رشته تاریخ. دانشگاه شهید بهشتی، 1387.
- _____ . «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران»، فرهنگ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1388. [زیر چاپ].
- باسورث، کلیفورد ادmond. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، 1356.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره، 1367.
- بهنیا، عبدالکریم. قنات‌سازی و قنات‌داری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1367.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: نشر علم، 1384.
- بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم زید(بن فندق). تاریخ بیهقی. تصحیح قاری کلیم‌الله حسینی. حیدرآباد دکن: دائرةالمعارف العثمانیه، 1968م/ 1388ق.
- پورداد، ابراهیم. یادداشت‌های گاتاها. تهران: دانشگاه تهران، 1356.
- پیگولوسکایا، ن. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1377.
- تفضلی، احمد. جامعه ساسانی. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. تهران: نشر نی، 1385.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. اشکال العالم. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. به کوشش فیروز منصوری. تهران: به نشر، 1368.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. تاریخ نیشابور. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه، 1375.

حدود العالم من المشرق الى المغرب. به کوشش و. و. بارتولد. مقدمه و تعلیقات و به کوشش و. مینورسکی. ترجمه میرحسین شاه. کابل: پوهنجی پوهنتون، 1342.

_____ . به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری، 1362.

برهان، محمد حسین خلف تبریزی. برهان قاطع. به کوشش محمد معین. تهران: امیرکبیر، 1365.

خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب. مفاتیح العلوم. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی، 1362.

دانیل، التون. تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1383.

دستورالعمل مأمور سرشماری. تهران: مرکز آمار ایران، 1355.

سلطان‌زاده، حسین. مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران. تهران: نشر آبی، 1365.

عالم‌زاده، هادی. «آبادی». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج 1. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، 1369. ص 27-30.

قمی، حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری قمی. تاریخ قم. ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهاء‌الدین علی قمی. به کوشش محمدرضا انصاری قمی. قم: کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، 1385.

کارنامه اردشیر بابکان. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، 1386.

الکرجی، ابوبکر محمد بن حسن حاسب. استخراج آب‌های پنهانی. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و کمیسیون ملی یونسکو در ایران، 1373.

کریستن‌سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، 1374.

_____ . وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1374.

کریمان، حسین. ری باستان. ج 1. تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، 1354.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. زین الاخبار. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1346.

گوبلو، هانری. قنات، فنی برای دستیابی به آب. ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم و محمد حسین پاپلی یزدی. مشهد: آستان قدس رضوی، 1371.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ. «تهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیات‌ها و بازرگانی.» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. ج 3 قسمت دوم. به کوشش احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر، 1381. ص 71 - 148.

مجمل التواریخ و القصص. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور، 1318.

مجموعه مقالات همایش قنات. 5 جلد. یزد: شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد، 1379.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1349.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: کومش، 1385.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس، 1363.

وزیری، احمدعلی خان. تاریخ کرمان. تصحیح دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: علمی، 1375.

_____ . جغرافیای کرمان به ضمیمه رساله دهات کرمان. تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1376.

وندیداد. ج 2. به کوشش هاشم رضی. تهران: بهجت، 1385.

ویسپرد. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، 1357.

هوف، دیتریش. «نظری اجمالی به پایتخت‌های قبل از اسلام.» پایتخت‌های ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، 1374. ص 82 - 1.

حموی. یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی - معاونت آموزش، 1383.

_____ . مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ. [متن عربی]. تهران: مکتبه اسدی، 1965.

یسنا. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، 1356.

یوسفی‌فر، شهرام. «ساختار اقتصاد شهری در ایران دوره سلجوقیان.» پایان‌نامه دکتری رشته تاریخ. دانشگاه شهید بهشتی، 1382.

Balland, Danhil and Marcel Bazin. "Deh." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VII. New York: Mazda Publishers, 1999. pp. 204-209.

Bosworth, C. Edmund. "Dehestān." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VII. New York: Mazda publishers, 1999. pp.215- 216.

Gignoux, Philipp. "Dastgerd." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. IV. New York: Mazda Publishers, 1999. pp. 105-106.

Hourcade, Bernard. "Delārestaq." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VII. New York: Mazda Publishers, 1999. pp. 233-234.

Tafazzoli, Ahmad. "Dehqān in the Sasanian Period." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. IV. New York: Mazda Publishers, 1999. pp. 223-226.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی